











الشُّعْرُ كَلَامٌ حَسَنٌ وَقِيحٌ



وکیما فصاحت لم

Checked  
1987

# مرآة الصنائع

من تصنیف مولانا مرشدنا و مقصدنا عارف کامل حضرت شاہ محمد عزیز الدین صاحب عزیز چشتی و  
قادری و سہروردی معروف بجناب نشی شاہ محمد ولایت علیخان صاحب ولایت رئیس قصبہ صفی پور  
ضلع اوناؤ خلاف حضرت نشی محمد علی علیخان نصرت علیہ السلام نشی شاہ اودہ حبیب نورانی منظر قریب  
مترن سعادت شاہ فیض خاں عرف شاہد انش علیہ صاحب خلیفہ جناب شیخ مصاحب علیہ السلام جویم  
سجادہ سلطان العاتقین زبدۃ العارفین حضرت مخدوم شیخ سائیکہ قدس سرہ العزیز و اقدس بکون  
منزلت ضلع بارہ بکلی ملک اودہ

بحسن سعی جناب شاہ احسان خادم عرف حاجی محمد احسان علی صاحب  
ڈاکٹر فوجی و رئیس قصبہ صفی پور ضلع اوناؤ

بہتمام حافظ فیاض الدین پڑھ

ابوالعلائی آئیم پریس گروہ مین چھاپی گئی

به طغیل محمد مختار  
 کرد بمل نخون دل قاتل  
 روئے من زرد گشت از تب غم  
 دل دانه غم بیا و حبیب  
 چه محالست با تو گشتاخی  
 در کمین و لم چسراستی  
 ز غم آشفته مغز من تا که  
 در دوح فم همه مضج درو  
 را کے آرام داد یار مرا  
 غم غم غم می دیدم و ندیدم  
 راز در دل نهفته ام ای دوست  
 رام من شو که از وصا الق دو  
 راز فاش است دشمن پر زور  
 زور و من شد بدرد تو یارب  
 چند یارب کنم بدرد تو و درد  
 آتشین است گر لبیت چون لعل

زستم بگذر ای پری رخسار  
 بشکراقت را و وقت کار انکار  
 خوئے من در دگشت از غم یار  
 من و دمان او بر و ز شمار  
 عاشقان را همین بود کردار  
 خود مکنش تو بود که ای یار  
 بنود نک خوئے کین ز شمار  
 راز آمد بلب دم آزار  
 ارم را کے داد ما را یار  
 نه می و نه شبان ماه نیام  
 حال من پرس تا نباشم زار  
 رو و خوست دیده دل زار  
 روز و شب نیش زن بطعنه چو مار  
 یاربم و درد شد بدرد تو یارب  
 یارب از و درد درد و سختی کار  
 آب حیوان چراست در گفتار

۱۰  
 برکت استغفار  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

چیت آن چشم با چسین جاو  
 بن غلط گفتیم هم جفا کات  
 اے صنم درد دل میرس زمین  
 بار بار با قریب است مینم  
 سپارے راتے وصال بہ  
 جانمن آن وغزہ تو چہ شد  
 گفتنش منفعیل لطفنت شو  
 اجل آمد و چہ بود آیا  
 می نشیب پیش تست بے شبہ  
 نام جم بعد ازین کنی ہر  
 دل نوحہ کاشد بخط اعے  
 گل و گلزار در نقش بیچ است  
 بر من مبت ماسم پسند  
 مہر در ششدم کہ شد بہ پہنچ  
 خو بروے بباش کینہ شمار  
 تیغ ناحق مزین کہ کس زند  
 کینہ با من کن کنی کس  
 برد شور غم تو بوش ز سر  
 واسے گردیدہ ام نہ بد ترا  
 یارب من بوجہ اے تو چہ  
 روے چون گل اگر برا فروزی

پست آن حسن با چنان دیدار  
 نیستی اے صنم بدین ہنجار  
 شاعرے گفتہ است آئینہ دار  
 وہ درد کہ نیست مارا یار  
 اے پری رویا و جام بسیار  
 ہا کہن از و غاشدی عیار  
 شگفتین گفت گفتت بیکار  
 کشت مارا کر شہہ خوشخوار  
 نیستت پیش بینی سیار  
 جام غم شد درد دیدہ خونبار  
 قصہ بہت ضعف جتہ زار  
 تا طہ سہمت والد دلدار  
 بتدیم بہ محنت و بہ شمار  
 بامہ چارودہ دو چشم چار  
 چون نکوئی بباش کینہ شمار  
 ہم اسے ماہ از چنین ہنجار  
 یار حق شو کہ صا و قہ اے یار  
 سوز عشقت بدل گفتہ شرار  
 زار گردیدہ ام ز جہد و زوار  
 دور از دور ساختہ بر بار  
 از پری دل بری بیک دیدار

۱۷  
 مکر آمدہ  
 ۱۸  
 در صبح ہوا  
 ۱۹  
 تھن  
 ۲۰  
 تھن  
 ۲۱  
 تھن  
 ۲۲  
 تھن  
 ۲۳  
 تھن  
 ۲۴  
 تھن  
 ۲۵  
 تھن  
 ۲۶  
 تھن  
 ۲۷  
 تھن  
 ۲۸  
 تھن  
 ۲۹  
 تھن  
 ۳۰  
 تھن  
 ۳۱  
 تھن  
 ۳۲  
 تھن  
 ۳۳  
 تھن  
 ۳۴  
 تھن  
 ۳۵  
 تھن  
 ۳۶  
 تھن  
 ۳۷  
 تھن  
 ۳۸  
 تھن  
 ۳۹  
 تھن  
 ۴۰  
 تھن  
 ۴۱  
 تھن  
 ۴۲  
 تھن  
 ۴۳  
 تھن  
 ۴۴  
 تھن  
 ۴۵  
 تھن  
 ۴۶  
 تھن  
 ۴۷  
 تھن  
 ۴۸  
 تھن  
 ۴۹  
 تھن  
 ۵۰  
 تھن





اگر کس سے بہت برتن میں و تو  
 سیر زلف سیاہ تو داریم  
 گفت منظور تو گرایں منظوم  
 نقش بند بند و پست نہ بست  
 کہ کند نظم ستریک برو  
 گر بجای از بگذرے چو صبا  
 تاب کو گرتا کیو آئے  
 موٹان خاک بیز از پے تو  
 نقش دیگر زو ح دل بستر  
 از ہر انسان جمال و ازیر  
 از روز و از ر و بخوابے دید  
 بر د باری و د لربائی و ر است  
 کاش روز و ششم روز و نقش  
 تا لعمش نہ روز و دو نہ شب  
 مفصل آمد بخش بخش  
 غزہ در غزہ غزہ چشمش  
 بوے او نافہ نافہ چہین  
 لب او لعل لعل لعل  
 رنجہ رنجہ رنجہ رنجہ  
 گلبن از شاخ شاخ شاخ بزرگ  
 خوشترک از جان و پاکترک

بر در او چه است یاردار  
خانه کرد است در دل ما  
گردم آزاد از همه آزار  
باجمالے کہ روئے تست نگار  
شد ز نثار تو خامہ نثار  
بهوای رخت شود گلزار  
شور آفتابی از حرم میفرآید  
وز بر لے تو مردمان خونبار  
صورت پاک آن نگار نگار  
راست اوراست خوبی ہر کار  
کو تھی دھڑکے آن زنار  
باداؤ بخشیم و وعدہ کار  
روز در ذکر شب بگریزار  
غیر بیماری و عبادت کار  
وز تو خواہم غمت بیاریار  
فتنہ در فتنہ فتند دیدار  
موسے او حلقہ حلقہ مار  
سخنشنس در چہ دورِ دشوار  
پیش او خطہ بخطہ در گزار  
برگ برگش چمنچمن چرخار  
مترک بہتر کن ز نیل کباب

۱۰۰ جنین الماعز  
 ۹۵ جنین الماعز  
 ۹۰ جنین الماعز  
 ۸۵ جنین الماعز  
 ۸۰ جنین الماعز  
 ۷۵ جنین الماعز  
 ۷۰ جنین الماعز  
 ۶۵ جنین الماعز  
 ۶۰ جنین الماعز  
 ۵۵ جنین الماعز  
 ۵۰ جنین الماعز  
 ۴۵ جنین الماعز  
 ۴۰ جنین الماعز  
 ۳۵ جنین الماعز  
 ۳۰ جنین الماعز  
 ۲۵ جنین الماعز  
 ۲۰ جنین الماعز  
 ۱۵ جنین الماعز  
 ۱۰ جنین الماعز  
 ۵ جنین الماعز  
 ۰ جنین الماعز

دشمنش کمتر خراب ترک  
 ز گشمن چشمان شکر بکان  
 راه در چین مشک چشیش یافت  
 بس پریشان ز رخ شهر خودم  
 ز رنگینی برگاش ترانه سرود  
 در برت گریه لاله  
 آب حیوان نیافت اسکندر  
 گوشت شاه مو از بادام  
 گل سرخش بلج تر ز بلج  
 تیغ او عین ماه نو پند  
 پسته او بخت بر سنج  
 لغز از خط رایگانگاه  
 دل گشمن چمن چمن گلف  
 گوش دل ندگشمن و شنو  
 دست لطفش گره کشی نیست  
 سر ادرک من بدین و خیال  
 چشم عشقم بصورت و معیش  
 افسر حال کس ز خاک درش  
 دست نعت بسته ام شایه  
 سبک لغتم باب و تاب فروغ  
 گریه شمشاد او دهنی تشیل

تیره روزک زبون ترک بسیار  
 بیکان خوبکان بشوقش زار  
 نلند روز چین صبا پتار  
 ده در آنجا اگر دهنی زهار  
 رفت چون گهتیش بچین و تار  
 هر که برگش فشانده خشت خار  
 چون بلعش نکرد دست نظامار  
 عاشقان در رهش کنند نثار  
 مصحف پاک و قبله دیدار  
 دام دل تار تار مشک هتار  
 تغز و شیرین و به ز سبب انار  
 هر دم افستد بر او ناچار  
 از نسیم دیار او به بچار  
 شور صلی الله از لب گن خار  
 چون غلام برین کشایش کار  
 کند از بهر فکر او صبار  
 دل و جانم نیست از دیدار  
 تا دم مرگ باد در روز شمار  
 لفظ و معنی کشیده گرفتار  
 ابر نیسان خجل کند بسیار  
 سرور قصه ز نماز گلین دار

۱۰۰ کرانه  
 ۱۰۱ سر آرد  
 ۱۰۲ ایام شخ  
 ۱۰۳ کرانه  
 ۱۰۴ ایام شخ  
 ۱۰۵ ایام مجور  
 ۱۰۶ تیغ  
 ۱۰۷ هفتاد و یک  
 ۱۰۸ مطبق  
 ۱۰۹ صید مجور  
 ۱۱۰ کرانه  
 ۱۱۱ صید مجور  
 ۱۱۲ شکله  
 ۱۱۳ مطبقه مقومه  
 ۱۱۴ سران قوی و چاق  
 ۱۱۵ قوی و چاق  
 ۱۱۶ مطبقه مقومه  
 ۱۱۷ قوی و چاق  
 ۱۱۸ قوی و چاق  
 ۱۱۹ قوی و چاق  
 ۱۲۰ قوی و چاق

شمع در بزم او اگر خنید  
 خند از آب و تاب لعل من  
 از چمن زار یک بسم او  
 عارض است مجو ماه سیر  
 از بے اوست چشمه گریانم  
 گرچه رویت هست چون گل تر  
 چون نمیمی انگوبیت الا  
 در من وادیش یک نگیست  
 میترند نغمه عند لب و لے  
 من جانیستم چون مرغ سحر  
 و توانا ناله کوچو کاگل او  
 بر تو ای لاله کوچو عاشق و  
 محبت آب و خاک آتش با  
 گر کند سویت انفاس بنار  
 مهر و ماه و سپهر و کرسی و عرش  
 بر رخ نه پادشاهش دوات  
 دل من بکده بدکشک  
 از کدورت اگر صفا خواب  
 ای ولایت مباحش بغم او  
 مبتلا تو بوده ام شایا  
 زار و بیزار میزگرد

رفت بودش بسز ز گریزار  
 تازمینش بجهت بست نگار  
 صبح هر روز بشکفته چوب  
 می بر پیچ و تاب چون شب تا  
 رگ فجنون و شتر خوشخوار  
 گل چور و تونیت در گلزار  
 گریک جلوه جان در پنجره  
 دل من آتشین رخس گلزار  
 او چو بسوچ من چو بسوچا  
 گل پر از تو خون خورده با  
 شب و دهم و بلا و عقرب و مار  
 خشت جان و دل و حواس و زار  
 نیت سحر در جود این هر جا  
 پس منه پای عشق و سر پیش آ  
 بهر اویند قائم و دوار  
 پیل سزین او برپا بود  
 نامه عشق آیت بخت من تار  
 خاک او گرد و سرکش چو غبار  
 کز غم اوست شادی هر کار  
 در هوای تو از خودم بسز  
 مبتلا تو در هر سق زار

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

نفس من گر چه زشت بود الا  
 دل من گر چه محو دست و  
 دوریش از دلم تار برود  
 گر تو میسوزی از پیش جانرا  
 تا فرد ریخت خون دل لغزش  
 آب گوهر باشک من ریزد  
 غم او خوشترم ز مهر شادیت  
 چشمم افسرده تر ز اشک و نه آه  
 تیغ باره اگر بکوبم او  
 آه کز اشتیاق بے تابم  
 حاتم نیست یک دم از گریه  
 دلبری دل ر بوده بوف  
 پر ضیایم کن بے چو قمر  
 دلم بے وضو شود ز غم  
 شکر خورشید بدر و گیسوگون  
 خون من خورد خورد خون من  
 مکررم مسلم و محب حبیب  
 در چنین حالتم که هست مدار  
 دل من شد بشوق یابل زار  
 رحم کن رحم چسند باشم خوار  
 دلبر پاک مایه نازی

حسانم اکنون از دست درازا  
 کرده جان را هزار بار نشر  
 نه از آتش نبود قرار  
 کم ز پروانه میباش بکار  
 مردم دیده بین که شد خون دا  
 شوقش از چشمم گر بود بیار  
 که نمیدم ز سختی بیار  
 باد و باران کت دمام این کار  
 سر نو میدم بشوق بیار  
 حشش اندوه سید بیار  
 دغم از جوش چشمم چشمه فشار  
 می بری به چو لب بران دل زار  
 میکنی از رخت چنان شب تار  
 بس که خون گردید از غمش هر بار  
 زهره تا نمیدم در از آزار  
 خنجر عشق و عشق خنجر بار  
 مسلم مفضل و بنتی نگار  
 میکنم عهد تازه دست بیار  
 عاشقان راست ذوق حاصل کار  
 تا کجا در دمنم دیار  
 همه تن دلبری شد برابر

آهستی جوے اصل یانی  
 باب لعل عیسی مریم  
 رشک لولوے آب حیوانی  
 جانف نرائی منتهی سدا  
 شور جانی شکر لبی دلدار  
 دلربائی سمن تنی عنفوان  
 نازیننی نکوتری پُرکار  
 آه ذل دوام دل دادن  
 گرمی فرقت تو جام سوخت  
 محض آواز سے داغ درون  
 خضر فیض عشق لعل لبش  
 یاد مرده سر مرگمل  
 زره سر در دستکد او  
 شینه دار محبت دردش  
 ذوق دل مصطفی آدم  
 پیشین زرد دار مسکینی  
 مستحیبه و ذره آور  
 اصطفا اجتا و کیل حید  
 پش خیر نیش تبین  
 والی جبر و جملہ جان  
 می تبد از باب تو دل من

دل عشاق جان ہرین دار  
 بارخ لاله گون گل گزار  
 مہ آفاق مطلع انوار  
 حق نائی بحسرت فنی ہشیار  
 پاک بینی ہمزوری سالار  
 آشنائی مبدشر کی ستار  
 مہ جبینی ہمبدری مختار  
 کہ زردوان درد دارد زار  
 غم تو سوخت ہم چو تابش نار  
 سر ہر ہو چو ناف تانا  
 مخلص ملتش حبیب خیار  
 نادی پاک و قادر جبار  
 سبب داد عیش روز شمار  
 ہستم از آہ خستہ آزار  
 مستقیی بدوار دیہار  
 آریکے آبے ہمیننی دلدار  
 مستقیمے کہ دم دے بفتار  
 اطہر اظہر وسیلہ گفتار  
 ملتش نیک ملتش بسیار  
 دڑی عشق و در درج دقار  
 از برایت ہی تپند بشار

سنتی  
 سنہ ۱۰۲۰  
 سنہ ۱۰۲۱  
 سنہ ۱۰۲۲  
 سنہ ۱۰۲۳  
 سنہ ۱۰۲۴  
 سنہ ۱۰۲۵  
 سنہ ۱۰۲۶  
 سنہ ۱۰۲۷  
 سنہ ۱۰۲۸  
 سنہ ۱۰۲۹  
 سنہ ۱۰۳۰  
 سنہ ۱۰۳۱  
 سنہ ۱۰۳۲  
 سنہ ۱۰۳۳  
 سنہ ۱۰۳۴  
 سنہ ۱۰۳۵  
 سنہ ۱۰۳۶  
 سنہ ۱۰۳۷  
 سنہ ۱۰۳۸  
 سنہ ۱۰۳۹  
 سنہ ۱۰۴۰  
 سنہ ۱۰۴۱  
 سنہ ۱۰۴۲  
 سنہ ۱۰۴۳  
 سنہ ۱۰۴۴  
 سنہ ۱۰۴۵  
 سنہ ۱۰۴۶  
 سنہ ۱۰۴۷  
 سنہ ۱۰۴۸  
 سنہ ۱۰۴۹  
 سنہ ۱۰۵۰  
 سنہ ۱۰۵۱  
 سنہ ۱۰۵۲  
 سنہ ۱۰۵۳  
 سنہ ۱۰۵۴  
 سنہ ۱۰۵۵  
 سنہ ۱۰۵۶  
 سنہ ۱۰۵۷  
 سنہ ۱۰۵۸  
 سنہ ۱۰۵۹  
 سنہ ۱۰۶۰  
 سنہ ۱۰۶۱  
 سنہ ۱۰۶۲  
 سنہ ۱۰۶۳  
 سنہ ۱۰۶۴  
 سنہ ۱۰۶۵  
 سنہ ۱۰۶۶  
 سنہ ۱۰۶۷  
 سنہ ۱۰۶۸  
 سنہ ۱۰۶۹  
 سنہ ۱۰۷۰  
 سنہ ۱۰۷۱  
 سنہ ۱۰۷۲  
 سنہ ۱۰۷۳  
 سنہ ۱۰۷۴  
 سنہ ۱۰۷۵  
 سنہ ۱۰۷۶  
 سنہ ۱۰۷۷  
 سنہ ۱۰۷۸  
 سنہ ۱۰۷۹  
 سنہ ۱۰۸۰  
 سنہ ۱۰۸۱  
 سنہ ۱۰۸۲  
 سنہ ۱۰۸۳  
 سنہ ۱۰۸۴  
 سنہ ۱۰۸۵  
 سنہ ۱۰۸۶  
 سنہ ۱۰۸۷  
 سنہ ۱۰۸۸  
 سنہ ۱۰۸۹  
 سنہ ۱۰۹۰  
 سنہ ۱۰۹۱  
 سنہ ۱۰۹۲  
 سنہ ۱۰۹۳  
 سنہ ۱۰۹۴  
 سنہ ۱۰۹۵  
 سنہ ۱۰۹۶  
 سنہ ۱۰۹۷  
 سنہ ۱۰۹۸  
 سنہ ۱۰۹۹  
 سنہ ۱۱۰۰





دشمن تو عالم روی تو شد  
 عید ما شهنشہ عالم  
 دید با بیا دل بد که دهر  
 چشمت آن چیزان تامل کن  
 بسکه از بیم او گریست بے  
 دین عجب تر که قطره آبی  
 می روی در دمان او که خورد  
 گر تو خواجهی کران امان یابی  
 نام پاکش وظیفه کن شب روز  
 از حسد ایکنزار بالا شد  
 سبب از محبت سر  
 پیش او جو نفس می گفتم  
 از که جویم صفای قلب جز او  
 دل و جانم زیکدگر عاجز  
 بنده را بندگی کند از او  
 من تیریدست و او کریم و غنی  
 ملک ما ملک ملک ملک  
 ملک ملک و ملک عالم  
 در دیا دارم و دو اسمم  
 چو چنین زیب نقش پیش زین  
 زینت نقش چین زین چین

دوست خود بود مبتلا و نشار  
شلق خلق عاصیان رایا  
دل بے بیم دید و بیدار  
که خور و شک و آدمی یک بار  
قطره هم نمائند در گسار  
خور و آن را و او شود بیکار  
گر چه نذرانه هستی و نشار  
رحم بر حال تو کند غفار  
که چنین توبه است و استغفار  
بهشت ماند از مشق و نو بر چار  
بشکن تامل اند او دیدار  
چه کنم نیت طاقت گفتار  
دوره گیر در آفتاب انوار  
هر دو از رنج دوریش بویار  
خسته رخسار چون کند تیار  
کی بود کار ما برود دشوار  
کار ما کرد و بود دل رحم آرد  
هر دو گرم و راه او هموار  
دارد دم ده که دل دهم دلدار  
زنجیت خفیف چنین زنشار  
فیض نبی زبشتیش رخسار

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰





اصل انسانی آبرو داری  
 بنگری آفتاب مسرور  
 آرزوے دگر جزا و نہ کنی  
 راز دار ملک رف و ابله  
 مردمان در غم تو گریانند  
 حاجتم گر روا کند بکرم  
 گر حدیثی بنایدے لبش  
 گزشت رسوم از کرم نفس  
 گریز بودے انیس یارانش  
 گریز بینی بخواب صورت او  
 گر کنی از غش همیشه سکوت  
 قصه حجب را و طویل و دراز  
 بحمال جمال در غمت  
 کارن نیت جز ستایش او  
 منجمله خار حجب تو در دل  
 هر کسی راست در جهان یارے  
 اتفاق و پامی یارانش  
 دار فانی نه بجای آرام ست  
 گر چه بار گنه بدوش نیست  
 دشت بر گیر در شب تارم  
 گوشش نیک نفس بفیادم

آرزو بخشی از مون کار  
گر تو دور کوے اور وی یکبار  
گر کند عاشقت بیگانه یار  
دل بهانہ تکل مراد هزار  
آن دو بیتاب را غم مگذر  
نروم پیش دیگرے ترنما  
ہر زمان بستہ میشد از گفتار  
ابن مریم شوم با ستمار  
نشندند کے ہمہ اولوالالبصار  
خواب ناید بچشم تو ز تمار  
بنماید ز حسن خود انوار  
بسکہ ہستم بحال شوق نثار  
شاہد غیب فاسد اگر گفتار  
جز نشاگویش ندادم کار  
بگرم تاج گل کندین خا  
من مسکین جزا ندادم یار  
چار غصہ غلام آن ہر چار  
تا زیم من بسا و خوشم دار  
بدہ اندر جناب پاکم یار  
ہیں کہ از ہم گشتہ ام چون تار  
ز ارغتم ز خوش ناک زار

فہرست



عبد و مصباح و صبح عبد اکبر  
 حاوی راز دولت و زهمت  
 حصص عبادت صورت احسان  
 امی و عالی و آب حیات  
 طیش طیب و طیش طینت  
 تاب جان جان تا ثبات ثروت  
 غالب فوق و تحت و غالب خلق  
 بنده بند و پند و فقه حقیر  
 زنده زنده و زنده زنده  
 نقد نفس و نفس فتح و فتح  
 پیرو هر پیر راه پیر  
 اعتبار و اعتبار  
 مشا و مفصل و مفصل  
 آبیاری و طبع طبع  
 سابق و سابق و صفی و صفی  
 کثر عشق و مومن و عاشق  
 عجب و موجب عجب لاریب  
 و کبر سبزنگ جان جهان  
 مومنان را ز نور او صد نور  
 بود و بود و بود موجود  
 قائم السبیل صائم الایام

دید معبود سید اجبار  
طالب راز و مطلب وادار  
حسن و حسن و حسن و سودا  
ادی و مهدی و صواب مدار  
طیب و صین و دین عشق اهل  
باعث شان و شوکت اظهار  
غالب غیب و شرق بالغ دار  
بتنه یا بنینه اسرار  
قبله خیر یک نیک خیال  
فخر و فخر و فضل و فضل  
جستار میا و نویدگار  
مجنون احتیاط و همتیار  
منذر و مستفاد استظهار  
مرضی و طیب و حمیم حصا  
کافی و دانی و بی غی در کار  
واقف و موقوف و موافق کار  
طیب و طیب و مرئی الهی  
بحال و بحسن طریقه نگار  
کافران رازنار اوزنار  
پدر ابر کرم مبار بار  
در قیامت قیام و اترار

۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰  
۱۰۱  
۱۰۲  
۱۰۳  
۱۰۴  
۱۰۵  
۱۰۶  
۱۰۷  
۱۰۸  
۱۰۹  
۱۱۰  
۱۱۱  
۱۱۲  
۱۱۳  
۱۱۴  
۱۱۵  
۱۱۶  
۱۱۷  
۱۱۸  
۱۱۹  
۱۲۰  
۱۲۱  
۱۲۲  
۱۲۳  
۱۲۴  
۱۲۵  
۱۲۶  
۱۲۷  
۱۲۸  
۱۲۹  
۱۳۰  
۱۳۱  
۱۳۲  
۱۳۳  
۱۳۴  
۱۳۵  
۱۳۶  
۱۳۷  
۱۳۸  
۱۳۹  
۱۴۰  
۱۴۱  
۱۴۲  
۱۴۳  
۱۴۴  
۱۴۵  
۱۴۶  
۱۴۷  
۱۴۸  
۱۴۹  
۱۵۰  
۱۵۱  
۱۵۲  
۱۵۳  
۱۵۴  
۱۵۵  
۱۵۶  
۱۵۷  
۱۵۸  
۱۵۹  
۱۶۰  
۱۶۱  
۱۶۲  
۱۶۳  
۱۶۴  
۱۶۵  
۱۶۶  
۱۶۷  
۱۶۸  
۱۶۹  
۱۷۰  
۱۷۱  
۱۷۲  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۷  
۱۷۸  
۱۷۹  
۱۸۰  
۱۸۱  
۱۸۲  
۱۸۳  
۱۸۴  
۱۸۵  
۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰  
۲۰۱  
۲۰۲  
۲۰۳  
۲۰۴  
۲۰۵  
۲۰۶  
۲۰۷  
۲۰۸  
۲۰۹  
۲۱۰  
۲۱۱  
۲۱۲  
۲۱۳  
۲۱۴  
۲۱۵  
۲۱۶  
۲۱۷  
۲۱۸  
۲۱۹  
۲۲۰  
۲۲۱  
۲۲۲  
۲۲۳  
۲۲۴  
۲۲۵  
۲۲۶  
۲۲۷  
۲۲۸  
۲۲۹  
۲۳۰  
۲۳۱  
۲۳۲  
۲۳۳  
۲۳۴  
۲۳۵  
۲۳۶  
۲۳۷  
۲۳۸  
۲۳۹  
۲۴۰  
۲۴۱  
۲۴۲  
۲۴۳  
۲۴۴  
۲۴۵  
۲۴۶  
۲۴۷  
۲۴۸  
۲۴۹  
۲۵۰  
۲۵۱  
۲۵۲  
۲۵۳  
۲۵۴  
۲۵۵  
۲۵۶  
۲۵۷  
۲۵۸  
۲۵۹  
۲۶۰  
۲۶۱  
۲۶۲  
۲۶۳  
۲۶۴  
۲۶۵  
۲۶۶  
۲۶۷  
۲۶۸  
۲۶۹  
۲۷۰  
۲۷۱  
۲۷۲  
۲۷۳  
۲۷۴  
۲۷۵  
۲۷۶  
۲۷۷  
۲۷۸  
۲۷۹  
۲۸۰  
۲۸۱  
۲۸۲  
۲۸۳  
۲۸۴  
۲۸۵  
۲۸۶  
۲۸۷  
۲۸۸  
۲۸۹  
۲۹۰  
۲۹۱  
۲۹۲  
۲۹۳  
۲۹۴  
۲۹۵  
۲۹۶  
۲۹۷  
۲۹۸  
۲۹۹  
۳۰۰  
۳۰۱  
۳۰۲  
۳۰۳  
۳۰۴  
۳۰۵  
۳۰۶  
۳۰۷  
۳۰۸  
۳۰۹  
۳۱۰  
۳۱۱  
۳۱۲  
۳۱۳  
۳۱۴  
۳۱۵  
۳۱۶  
۳۱۷  
۳۱۸  
۳۱۹  
۳۲۰  
۳۲۱  
۳۲۲  
۳۲۳  
۳۲۴  
۳۲۵  
۳۲۶  
۳۲۷  
۳۲۸  
۳۲۹  
۳۳۰  
۳۳۱  
۳۳۲  
۳۳۳  
۳۳۴  
۳۳۵  
۳۳۶  
۳۳۷  
۳۳۸  
۳۳۹  
۳۴۰  
۳۴۱  
۳۴۲  
۳۴۳  
۳۴۴  
۳۴۵  
۳۴۶  
۳۴۷  
۳۴۸  
۳۴۹  
۳۵۰  
۳۵۱  
۳۵۲  
۳۵۳  
۳۵۴  
۳۵۵  
۳۵۶  
۳۵۷  
۳۵۸  
۳۵۹  
۳۶۰  
۳۶۱  
۳۶۲  
۳۶۳  
۳۶۴  
۳۶۵  
۳۶۶  
۳۶۷  
۳۶۸  
۳۶۹  
۳۷۰  
۳۷۱  
۳۷۲  
۳۷۳  
۳۷۴  
۳۷۵  
۳۷۶  
۳۷۷  
۳۷۸  
۳۷۹  
۳۸۰  
۳۸۱  
۳۸۲  
۳۸۳  
۳۸۴  
۳۸۵  
۳۸۶  
۳۸۷  
۳۸۸  
۳۸۹  
۳۹۰  
۳۹۱  
۳۹۲  
۳۹۳  
۳۹۴  
۳۹۵  
۳۹۶  
۳۹۷  
۳۹۸  
۳۹۹  
۴۰۰  
۴۰۱  
۴۰۲  
۴۰۳  
۴۰۴  
۴۰۵  
۴۰۶  
۴۰۷  
۴۰۸  
۴۰۹  
۴۱۰  
۴۱۱  
۴۱۲  
۴۱۳  
۴۱۴  
۴۱۵  
۴۱۶  
۴۱۷  
۴۱۸  
۴۱۹  
۴۲۰  
۴۲۱  
۴۲۲  
۴۲۳  
۴۲۴  
۴۲۵  
۴۲۶  
۴۲۷  
۴۲۸  
۴۲۹  
۴۳۰  
۴۳۱  
۴۳۲  
۴۳۳  
۴۳۴  
۴۳۵  
۴۳۶  
۴۳۷  
۴۳۸  
۴۳۹  
۴۴۰  
۴۴۱  
۴۴۲  
۴۴۳  
۴۴۴  
۴۴۵  
۴۴۶  
۴۴۷  
۴۴۸  
۴۴۹  
۴۵۰  
۴۵۱  
۴۵۲  
۴۵۳  
۴۵۴  
۴۵۵  
۴۵۶  
۴۵۷  
۴۵۸  
۴۵۹  
۴۶۰  
۴۶۱  
۴۶۲  
۴۶۳  
۴۶۴  
۴۶۵  
۴۶۶  
۴۶۷  
۴۶۸  
۴۶۹  
۴۷۰  
۴۷۱  
۴۷۲  
۴۷۳  
۴۷۴  
۴۷۵  
۴۷۶  
۴۷۷  
۴۷۸  
۴۷۹  
۴۸۰  
۴۸۱  
۴۸۲  
۴۸۳  
۴۸۴  
۴۸۵  
۴۸۶  
۴۸۷  
۴۸۸  
۴۸۹  
۴۹۰  
۴۹۱  
۴۹۲  
۴۹۳  
۴۹۴  
۴۹۵  
۴۹۶  
۴۹۷  
۴۹۸  
۴۹۹  
۵۰۰  
۵۰۱  
۵۰۲  
۵۰۳  
۵۰۴  
۵۰۵  
۵۰۶  
۵۰۷  
۵۰۸  
۵۰۹  
۵۱۰  
۵۱۱  
۵۱۲  
۵۱۳  
۵۱۴  
۵۱۵  
۵۱۶  
۵۱۷  
۵۱۸  
۵۱۹  
۵۲۰  
۵۲۱  
۵۲۲  
۵۲۳  
۵۲۴  
۵۲۵  
۵۲۶  
۵۲۷  
۵۲۸  
۵۲۹  
۵۳۰  
۵۳۱  
۵۳۲  
۵۳۳  
۵۳۴  
۵۳۵  
۵۳۶  
۵۳۷  
۵۳۸  
۵۳۹  
۵۴۰  
۵۴۱  
۵۴۲  
۵۴۳  
۵۴۴  
۵۴۵  
۵۴۶  
۵۴۷  
۵۴۸  
۵۴

رحم اور حمّت اور مطبق  
بادی عالم امی و مکی  
برده دار اله شاه رسل  
شمع هر شام مشعل هر دور  
دل پر درد اہم اور پر  
تا نیات حکم تلاوت نست  
میکشتم تمام پیچیدہ داد  
سجود ابر فیض کان علم  
مومن محشم غنی منغنی  
رامی روشن قسم برای رای  
دلبری دلبری کنی ز جهان  
زینت بپیش از همه عالم  
زیب جنت بچار چندین  
درد سر پیش داد آہ زنجت  
محرور و محو کرد نقش فتن  
پیش بین مہر اور زیب یقین  
زینتش نقش در دل ہم کس  
پیش بین زینتش زیب یقین  
مہر اور گرم در دل ہم کس  
باز کرد دست بر جسم در ناز  
باز ہرگز دلم نہ سوخت باز

و اگر او پر دم چہ درد و چہ عار

قہر او قہر و جہر قہر  
حامی ہر کسے دیار و دیار  
شاہ سپہ ماہ و عشوہ رخسار  
شعلہ ہر شہر و شہر انوار  
و اگر او پر دم چہ درد و چہ عار  
تہمت تست تہمت و ادار  
آشنا دید نہتیم رخسار  
نور طور انس انس امن ناز  
محبتی مصطفیٰ بنی سردار  
بازیارت منفرد لبوز تار  
برتری برتری چو باد بہار  
بینش دور بینی ہر کار  
ہمہ تو زمین عالم دیدار  
دل من بین بجان زن ہزار  
دل بجنش بے ہمتیما زار  
کرم گرم او برور جہان  
مینشش فیض بخش ہر دہزار  
زینتشش فیض بخش نقش جہان  
کرم او برور ہر دہزار  
یار من حب تست در شب تار  
تا عشق تو سر کردم ناز

رحم اور حمّت اور مطبق  
بادی عالم امی و مکی  
برده دار اله شاه رسل  
شمع هر شام مشعل هر دور  
دل پر درد اہم اور پر  
تا نیات حکم تلاوت نست  
میکشتم تمام پیچیدہ داد  
سجود ابر فیض کان علم  
مومن محشم غنی منغنی  
رامی روشن قسم برای رای  
دلبری دلبری کنی ز جهان  
زینت بپیش از همه عالم  
زیب جنت بچار چندین  
درد سر پیش داد آہ زنجت  
محرور و محو کرد نقش فتن  
پیش بین مہر اور زیب یقین  
زینتش نقش در دل ہم کس  
پیش بین زینتش زیب یقین  
مہر اور گرم در دل ہم کس  
باز کرد دست بر جسم در ناز  
باز ہرگز دلم نہ سوخت باز

بیخ بسیار یک شتم فریق  
 روز و شب می پیغم زبانی  
 لے ولایت چو این قدر ختم  
 کار عالم کسی بت نام نکرده  
 ختم کن لے عزیز بر تار بیخ  
 گشت کیفیت بود حرفی  
 ورنه این هر چه هست لایعنی  
 و برود شوق نعت اندر دل  
 توبه کردم ولایت از گفتن  
 آن درودے که هست نافه کشتا  
 آن درودے که هست عالی سیاهی  
 آن درودے که هست راحت روح  
 آن درودے که هست تازه و تر  
 آن درودے که عبرت افتادست  
 آن درودے که جان کند شیدا  
 آن درودے که از دل تیرد  
 آن درودے که میفرستد حق  
 ده و نه هشت هفت شش با پنج  
 یک و دو سه چار پنج شش تا هفت  
 بوی و آل پاک و صاحبش  
 چون بپایان رسید سترایا

راحت نیست از دل بیمار  
 رحم کن رحم کن که مستم زار  
 ترک دادم نطفه کار  
 دل من شد ازین مثل افکار  
 مانده از من ولایت این اشعار  
 هست مفتی نمونه از خوار  
 پیش نا آشنایه صد چه هزار  
 نام احمد بس است لیل و نهار  
 پس درودے بر احمد مختار  
 آن درودے که هست نکت با  
 آن درودے که هست نکت با  
 آن درودے که هست بی مقدر  
 آن درودے که هست چون گلزار  
 آن درودے که هست بخت نگار  
 آن درودے که حل کند دشوار  
 صیقل آسایه بر روزگار  
 از کرم و جواب یک ده بار  
 چار و سه هم دو از یک بشمار  
 هشت نه تا بد ه هزار  
 بر همه اهل بیت و بر انصاء  
 این قصیده نظم کردم بر بار



رحم اور حمّت اور مطلق  
 ہادی عالم امی و مکی  
 پروردہ دارالہ شاہ رسل  
 شمع ہر شام مشعل ہر روز  
 دل پر درد اہم او پر  
 تائیات حکم تلاوت تست  
 گیت تمام چو پیہ واد  
 فہم جو دابر فیض کان علم  
 مومن مختم غنی منغی  
 رامی روشن زخم برای رسی  
 دلبری دلبری کنی ز جهان  
 زینت بیش از آسم عالم  
 زیب جنت بھار چندین  
 درد سر بیش داد آہ زنجت  
 محراب و محو کرد نقش فتن  
 پیش بین مہر او زیب یقین  
 زینت نقش در دل ہم کس  
 پیش بین بیشش زیب یقین  
 تہر او گرم در دل ہم کس  
 باز کرد دست بر جسم از ناز  
 باز ہرگز دلم نہ سونت باز

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

قہر او قہر و حد ہر قہار  
 حامی ہر کسے دیار و دیار  
 شاہ سپہ ماہ عشق و شہار  
 مشعل ہر شہر و شہر اشرار  
 و گراو پر دم چہ درد و چہ عار  
 تمت تست تمت دادار  
 آشنا دیدن ہم رخسار  
 نور طور انس انس امن نار  
 محبتی مصطفیٰ نبی سردار  
 باز یارت منفرد لبوز نار  
 برتری برتری چو باد ہزار  
 بیشش دور بینی ہر کار  
 ہمہ ترین عالم دیدار  
 دل من بین بجان تو من پزار  
 دل بجنش بے پنهما زار  
 کرم گرم او سرد و جبار  
 بیشش فیض بخش ہر دلدار  
 زینتش فیض بخش نقش جبار  
 کرم او سرد و سرد دلدار  
 یار من حب تست و شب تار  
 تار عشق تو سر کردم ناز

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

رنج بسیار یکشتم فرساق  
 روز و شب می تبیم ز بیتیابی  
 لے ولایت چو اینقدر گفتم  
 کار عالم کسی تمام نکرد  
 ختم کن لے عزیز بر تارنج  
 گریست کفایت بود حرفی  
 ورنه این هر چه هست لایمعی  
 و بود شوق نعت اندر دل  
 توبه کردم ولایت از گفتن  
 آن درودے که هست نافه کشا  
 آن درودے که هست عالیای  
 آن درودے که هست راحت روح  
 آن درودے که هست تازه و تر  
 آن درودے که عذر افتادست  
 آن درودے که جان کند شیدا  
 آن درودے که از دل تیره  
 آن درودے که میفرستد حق  
 ده و نه هشت هشت شش با پنج  
 یک و دو سه چنانچ شش تا هفت  
 بوی و آل پاک و صفا بش  
 چون بی پایان رسید ستر یا

راحت نیست از دل بیمار  
 رحم کن رحم کن که مستم زار  
 ترک دادم نعت کمال کار  
 دل من شد ازین مثل انگار  
 مانده از من ولایت این اشعار  
 هست مضتی نمونه از حواد  
 پیش نا آستنا چه صد چه هزار  
 نام احمد بس است لیل و نهار  
 پس درودے برا احمد مختار  
 آن درودے که هست نکت با  
 آن درودے که هست شکست  
 آن درودے که هست بی مقدم  
 آن درودے که هست چون گلزار  
 آن درودے که هست بخت نگار  
 آن درودے که حل کند دشوار  
 صیقل آسا ہے بروز نگار  
 از کرم در جواب یک ده بار  
 چار و سه هم دواز کیے بشمار  
 هشت نه تا بده هزار هزار  
 بر همه اهل بیت و بر انصار  
 این قصیده نظم گویم بر باد



نعت پاک سورهی نبی گفتار  
آن سرین سخن در پنج مدار

گفت تاریخ آخرش هفت  
گر سخن آن نبی لے دانا

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد و نصلى على رسول سيدنا محمد وعلى آله واصحابه اما بعد پوشيد مباد که فقیر  
ناچیز محیر عزیز الله عز و عزیز عرف محمد و ولایت علی و ولایت بن تشی  
محمد کجی علیخان مرحوم متیم صحنی پیر این قصیده در سال یک هزار و دویست و هفتاد و  
و شصت هجری در آغاز سخن کوی نگاشته بود و کلمات الصنایع نامیده و غالب که  
شمار ابیاتش در آن زمانه از صد افزون نبود و هر ران روزگار بلا لحظه رجواب و ستاوی  
غالب نهایی غفر الله له فرستاده پس بیتی را که پسندید بصدا فرین کرد و یک  
مقطع در سجینس از نو خود بیفزود

لے ہزار از ہواے روی تو را دے تارا از بلاے ہویتو تار

و بخاند سپرد کن کہ من درین ہمہ وزن و قافیہ بالتزام صنایع قصیدہ نگاشتن میخواستم  
ہمین یک مطلع در قصیدہ خود دخل کن ع کہ ز زرشک شد در جان گنج گنج بد  
تا آنکہ پس از وفاتش در سال یک هزار و شصت و پنج ہجری کہ دیوان نخستین فراہم آوردم در ذیل  
قصاید بسندرج ساختم از ان پس روزگاری برآمد و نہایت با جمل دیوان دیگر آمد لاجرم بدین  
خیال کہ آن ضخیم است و این مختصر باشد کہ طبع کرد و از آنجا بر آوردہ درین جلد بزکا شتم و  
ابیاتش بر دود و چیل و ہشت ہانیدم و چیل صنعت جدیدہ برافزودم الا از بے سرو پا نی با کہ  
دارم ہنوز ان اجزا ہم بطبع نرسید و حال نیست

ہوس از سرم یک سر و زلفت سیاہی ز مورت داز و زلفت

تا کام در ۲۰ ہنگام کہ سال یک ہزار و صد و سہ ہجری است و از آن کہ اگر کاہد و گ

صنایع نمیشود باره این قصیده یادگار ماند لامحاله از این مجموعه هم بر آوردم و نسخه علیهم بحاسه  
 خودش قرار دادم و اقسام صنایع را که تحت پاشان پاشان بود یکجا ساختم و همچنین به ترتیب  
 مکرات پرداختم و یکی ابیاتش را به سه صد و سی و دو رسانیدم اینک مجموع دو صد و چهل و  
 هشت صنعت غیر مکرر درین قصیده نگارش یافته است و از آن جمله نوزده صنعت مکرر  
 آمده و در اکثر ابیات علاوه صنایع مقصوده صنایع دیگر نیز مرقوم است چنانچه بر ذمه  
 سلیم مخفی نخواهد ماند چنانچه است از سخن سخنان نکته شناس آنست که اگر نقلی را مطابق این  
 نسخه نیابند صحیح نشمارند و بجز فکیری نشانند و اگر پاسه رنگ بیان نیاید از آفرین سر نکشند  
 و اگر آهوسه بنیده شوخی نگنند و چشم پوشی فرموده در پس زانو سه خاموشی نشیند که  
 انسان مرکب من الخطار و النسیان و بر چهار اهر از آغاز تا انجام انگشت نهند و داد و درفش  
 دهند یکی رجوع از غایب بجا حاضر و از حاضر بغایب و جز آن که این خود نژاد ارباب صنایع از  
 اقسام حسن الالفاظ است دیگر مکرر روانی و این هم نزد محققین اگر بطرز دیگر باشد  
 عهدگی دارد و سوم مضامین عاشقانه که شبیهه فقیر همچنین است چهارم هر جا که لفظی مثل شعله  
 یا آتش یا خار و لغت آمده است مراد از آن قهر حلال آنحضرت است صلی الله علیه و سلم  
 چنانکه در کتب آمده که در رخ نیز از نور آنحضرت آفریده شده صلی الله علیه و سلم بعد ازین در شرح  
 ضروری ابیات بطریق اختصار آفاذ کرده می آید و اگر چه بعضی از صنایع مثل بسف و منشر  
 و حشو و جز آن چنانست که از کثرت استعمال و هم بسبب سهولت و قناعتی در نظری آرد و الا  
 چونکه ارباب صنایع در کتب آورده اند از یاد کرده شده و له انکسر فی الاولی و الاخره  
 بر اعمت الاستعمال در اصلاح صنعتی که گوینده در آغاز سخن گوید که بیان آئینده  
 ظاهر شود چنانچه لغت از مطلع قصیده صحیح مطروفت دل و بسمل و قاتل در مصرع اولی و کار  
 و نگار در مصرع آخری صحیح است صحیح متوازن رو به من زرد و خوش من و در سجده  
 صحیح متوازی حروف و حرکات هر دو مصرع برابر است تصحیف یعنی کار عاشقان ظالم

و قائل و جز آن گفتن است و اگر محال را بجهت خوانند مصرع ثانی با تفهیم معنی دیگر شود که کما یشتاق  
 ادب است از خود استغنا قلب بعضی در کمن و کین میمنت قلب شد قلب کل  
 زغم و مغز و نیک و کین منتقلب است قلب مستوی اگر هر دو مصرع قلب کنند همان  
 هر دو مصرع حاصل میشود و در اول بضم ته جرحه و حرف گشتا و در ثانی بفتح مشهور و در  
 در و تجنیس و مطلب بیت آنگاه روی که در گفتا من است فرحت و دهنده در دست و  
 اگر در در و در مقام اول مفتوح خوانند و در مقام ثانی مضموم به قلب ضافت معنی دیگر  
 حاصل شود و بدین لحاظ ذوالوجین نیز است قسم ثانی از قلب مصرع اول مصرع ثانی و از  
 قلب مصرع ثانی مصرع اول پیدا شود و قلب اللسانین اگر از آخر قلب کنند بیت  
 عربی بلا قافیه بر می آید

سرا کینه امکنگ ایشین و یمن هر که دی که تو میکل ییدی معنی

و دیدیم او را مومن بشین و کین یعنی در خوامی به هر مرد من نزدیک شدن است و نظر  
 انداخته من یعنی همان و نوغاب کرده شده است ذوالوجین با تفهیم بخواست  
 قلب جینج را در اول و زار در آخر قلب است قلب مقید بدین صورت نوشته  
 می شود و از حرف ر را ر جمله که هر مصرع از اول و آخر مقید بدست خوانده می شود

بدین شو که از وصال تو  
 لب تشنه از لب تشنه  
 لب تشنه از لب تشنه  
 لب تشنه از لب تشنه

اعنات و در و در و دیار ب را بر خود لازم کرد و هر مصرع تضمین حاجت شریح ندارد  
 تحت النقط مشهور است قطا گویند سباه و سفید و در صطلاح یک حرف نقطه دارد

یک بی نقطه الموصول اگر یک یک مصرع پیوسته نویسد در کتابت درست آید ترجمه  
ترجمه آمدن یا ترجمه کشت مارا منشاری اگر یک یک مصرع یا همه بیت پیوسته نویسد  
صورت آره از دندانها پیدا میشود مبادول را اسین سرنام یا جم و سرجام یا تم بدل  
شد جامع الحروف همه حروف ایجابی تکرار لفظ آورد و اسع الشفتین لب لب  
نیرسد و اصل الشفتین لب لب می پیوندد سیاق الاعداد رعایت آما  
اعداد کرد حروف در همه بیت ردیف آورد نوشتیچ اگر هر مصرع یکیز مصرع پیدا پیوندد

ع تا کے بسوزی در آتش عم

و جز این در هر بیت صنعتی دیگر است حسن التخلیص بجانب روح گزیند اطراد  
اسماے اجداد و محدوح آورد بی تکلف خیفای بفتح اسپ که یک چشم او سیاه و بی  
کبود باشد و در اصطلاح یک لفظ منقوطه و یک جمله میالغه گوهر باری خامه عقلا و عاده  
ممکن است بضامین عده اغراق عاده ناممکن است الاعقلا بوجه مجرعه خلوه عاده و  
و عقلا ناممکن جمع چند چیز را در یک صفت جمع کرد تقسیم زردی را بهر دو کامهش را  
بماه متعلق کرد تفریق فرق کرد در میان آنحضرت و یوسف علیه السلام جمع بالتقسیم  
آسمان و زمین را جمع کرد پس خورشید و ماه را با آسمان و مزار را بزمین متعلق کرد و جمع  
بالتفریق همچنان جمع کرد و فرق کرد و جمع بالتقسیم و تفریق از شرح بالا باید تمییز  
مشهور است بجنیس زاید الاول عادت و مساوت شعار و عار زاید الا و وسط  
بر در و بر دار الف در میان زاید شد زاید الا خرد راے جمله در آخر مانده شد مارگشت  
مطروق منظور و منظوم و آزاد و از انجاس خطا پست و پست تست ناقص است  
سردخار و نثار مضروق گلزار کرب بدو معنی آورد به فرق کتابت تا هر یک لفظ بدو معنی آورد  
حکیر یک لفظ بدو معنی بپای هم آورد و تشابه ضد مضروق که کتابت فرق نیست لفظ کوثر  
هر سه قسم مشهور است تکرار ظاهر است و مشهور است تصغیر در بیت اول کافیه تعظیم

بجائے تصنیف عمد آورده شد کہ بتالیف مراتب ارفع آنحضرت تصنیف شمر شود و این نوعی انجبت است  
 ایہام مرشح چین یعنی شکن است و مقصود نیست و متناہر براس رعایت معنی قریب کہ  
 ملک چین ہست آورد ایہام موصیح رنگی والی جہت بخاشی رضی اللہ عنہ کہ ایمان آورد و  
 نیز رنگی جانوریت کہ گل نمی بوید پس گل رعایت است و گشت مشترک رعایت چین  
 و متناہر براس رعایت رنگت ایہام مجرور در ہمہ بیت رعایات لفظ بعید المعنی آورد  
 تلمیح قصہ طلب گشت استعارہ شرح استعارہ و بیان ہر قسمش طول سے خواہد  
 و آن منظور نیست این قدر بس است کہ لفظی را مجاز اچای استعمال کرد کہ بر حقیقتش  
 تفرقت بجز عاریت نباشد چنانچہ گوہر شاہد ار اشک و بادام چشم تشبیہ مجرور شہید است  
 تشبیہ مرکب مشبہ بجانست کہ درگ مجنون از شتر بد اشود تشبیہ عکس از بیت  
 ظاہر است تشبیہ شمر و ط از بیت ظاہر است تشبیہ تفصیل از بیت ظاہر است  
 تشبیہ مضمر مقصود بجز تشبیہ نیست و گمان بجلالت میرود سیاق الایہام معنوی  
 چند چیز را یک نسق راند تضاد مشہور است قسم دیگر در محاورہ آورد و مراعات النظیر  
 مشہور است یعنی مناسبات چیس کہ آوردن دور و می اگر این بیت را بی تغییر نقاط  
 پامی گفتہ چنین شود

دل من بردہ بلاست کہ نام عشق آبر بہت من زار  
 نام عشق قسم عشق چنانچہ نام خدا قسم خدا و اگر کلہ خطاب تصور کنند نیز سے چسپدہ چونکہ  
 بلاست کہ در لغت پسندیدہ نیست کنذا عربی داخل لغت کردہ شد و مغنی عن  
 انیسست راہ نمود و صلی اللہ علیہ وسلم از وارد در چشم کردن خود بی بد ہوش کردن  
 خواب کردہ بجائے کہ عاشق است در تربت ہر کہ زیارت کرد آنحضرت را یا آنحضرت اورا  
 یعنی بر خاکش قدم رنجنہ بود جامع پند داد محترم بر خود اپن داد -  
 تشبہ اگر مصحح برعہ را بشکل مثلث نویسد و اول ہر مصرعہ بر سرخی نشانند

سازند مصرع چهارم از همان سرشته مصرع آید

تاکید ای تو بوده  
ز آریب زار میسریم که بود

تاکید الذم مصرع اول چنانست که گویا آئینه میج خواهد کرد و حال آنکه افزودن ترمیمت کرد  
تاکید الحاح به قصد تاکید الذم قیاس باید کرد و رجوع سخنی گفت و از آن سخن برگشت بجز بیدانه  
جانسوزی صفتی بود که جانسوزی پیدا کرد خیال اندیشه معنی لغوی می رود که خون دار معنی  
خون بود است و همچنین در بیت دیگر آب گوهر معنی آبرو می گوید و در هر دو مقام معنی  
اصطلاحی هر دو لفظ مراد است یعنی قابل و نزول آب در برده چشم حسن التعلیل علتی برای  
شدمانی خود آورده که غمش آنگهان سخت جانی میخوابد که مردان ممکن نیست چرا که در مردن آسایت  
و نه مردن مقصود آدمیت و اگر میسریم بابی موصوفه خوانند معنی دیگر است که در عشق مردن مراد  
عشاق است مشکله سر بایدن محاوره نیست الا در مقابل تیغ باریدن که محاوره هست این را  
کرد تو شیخ قسم دیگر اگر اول و آخر هر چهار مصرع بگیرند یا بسری نویسنده مبتدی به وزن بحر سادک  
رکنی سالم و رکنی مجنون بر می آید و زرش فاعل فعلن چهار بار

دلبری بو فامی بری دل زار  
رخس چو ثمره کنی شب تار  
رکن آخر فعلان مذال فاگر خوشبانی مانده را بگیرد مبتدی دیگر بفرمان متذکر مجنون مقطع بر می آید  
دل ربوده همچو دلبدرن  
میکنی بسی از رخت چنان  
وزرش فاعل فعلن چهار بار هرزل بالحد از مصرع اول معلوم میشود که سخنی بآتش میگوید و بی الواقع  
سخن معیبه میگوید هرزل بالاصحیف اگر گیرگون را بگیرد مجنون خوانند و در برابر استوار اندازند  
بصیغه نفی مضارع از دستن خوانند و همچنین نمیدار بنون نفی یا بای موصوفه خوانند از حد هرزل گردد

عکس در هر دو مصرع و دوباره منعکس آورده قسم دیگر اگر برگردانند یعنی بر وزن بحر تقارب  
بر می آید الاسباب متکی بحر خفیف که قصیده در آن است اعراب دو لفظ به تواتر خوانده ۵  
حبیب محب و مسلم مسکرم نگار نبی و منفضل مسلم  
ذوق فیتین هر قسم حاجت بشرح ندارد و معتقد بدین صورت نوشته میشود و چهار بیت  
از طول و عرض به توانی مختلف خوانده میشود از عرض آنچه مرقوم است از طول یک بیت  
نوشته میشود و قس علی هذا ۵  
دلبر پاک آشتی جوے      بالبل ریشک لولوے

دلبر پاک	مایه نازی	همه تن دلبری	شاد برابر
آشتی جوے	اصل بیانی	دل عشاق	جان هر دیندار
بالبل	عبسی مریم	بانخ لاله گون	گل گلزار
ریشک لولوے	ای حیوانے	مه آفاق	مطلع النوار

### معقد قسم دیگر

جانفراے	منه بنی	سوار	حق نمائی	بهرنی	همشمار
شورجانی	شکر لوی	دلدار	پاک بینی	هنروری	سالار
دلربائی	سمن تنی	غم خوار	آشنائی	مبشری	ستار
نازنینی	نگو تری	پرکار	محبوبی	پیغمبری	مختار

مجموع سی و شش بیت به پیوند ارکان در یکدیگر از طول و عرض و اول و آخر حاصل میشود و بنابر  
اختصار بر شش بیت کفایت کرده میشود و اول بحر رمل مثنوی سالم ۵  
جانفراے شور جانے در با نازنینی      حق نمائے پاک بینی آشنای حبیبی  
و اگر رکب آخر مقصود رکبت یعنی حرف یاد و رکند وزن مطبوع میشود ۵



جانفزا شورجانی دلربای نازنین \* حق نمای پاک بیی آشنای مجبین  
و اگر از هر کن یاسه تختانی دور کنند بیت بر وزن بحر متدارک میشود

جانفزا شور جان دل بانازنین \* حق نمای پاک بین آشنای مجبین  
دوم از بحر نهرج متمم مقتبوض

مزنی شکری سمن تنه بگو تری بهر فنی هنروری بشتری پیگیری  
و اگر یاسه تختانی را از هر جا بیکنند بیت بر وزن بحر متقارب میشود

مزنی شکری سمن تن بگو تری بهر فن هنر در بشتری پیگیری  
سوم در بحر متقارب اتم

سرداده دل از غمخوا پر کار بهشیار سالار شادختار

هر که خواهد ارکان مفرقه را از طول و عرض و اول آفرید یکدیگر پیوند کنی و شش بیت  
بر آرد قطع الحروف همه حروف علیحدہ آورد موصل دو حرفی خود ظاهراست

مقدور مصرع اول قطع مصرع دوم موصل دو حرفی مصرع سوم موصل سه حرفی مصرع چهارم موصل  
چهار حرفی و از راس جمله بسبب قافیه مجبور است مقدر دو حرفی دو حرف و دو

قطع برابر آورد سه حرفی همچنان باید فهمید و از راس جمله مجبور است چهار حرفی همچنان  
باید دانست پنج حرفی شش حرفی هفت حرفی هر سه را همچنان قیاس باید

کرد و در کن آخر فعلان بسبب راس جمله و هم عدم گنجایش از صنعت خالیست  
مقدور قسم و گیر یک یک حرف قطع است باقی وصل مقدر قسم و گیر همه وصل اول

چهار بعد سه بر تیب و از راس جمله مجبور است متعلول بد و از ده وزن اول بحر  
خفیف که قصیده در است فاعلاتن مفاعیلن فعلاتن دوم بحر مل فاعلاتن

فاعلاتن فاعلان سوم دیگر بحر مل فاعلاتن فعلاتن فعلاتن چهارم بحر سرب  
مفتعلن مفتعلن فاعلان پنجم دیگر بحر مفتعلن مفتعلن فاعلان



درین پنج وزن به تکلف خوانده میشود ششم بحر خفیف سالم فاعلاتن مستفعلن  
 فاعلاتن هفتم بحر خفیف مجنون صدر و ابتداء سالم فاعلاتن مفاعلهن فاعلاتن  
 هشتم بحر مل مسدس سالم فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن نهم بحر مزمل مستفعلن  
 مستفعلن فاعلاتن دهم بحر راحم فاعلاتن مفاعلهن فاعلاتن یازدهم بحر مجتبت  
 مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن دوازدهم بحر منسرح ششمین مطوی مکسوف میخور  
 مفتعلن فاعلهن مفتعلن فع درین هفت وزن باضافه یا سه تخمائی زیاد و آخر خوانده میشود  
 متلون منقوص اگر رکین اول از هر چهار مصرعه دو کنند یعنی بر وزن بحر بسیط مجنون بر می آید  
 برای تودل من همی پسد لبشار بحسبم که که نظر کنی ز منرا  
 وزنش مفاعلهن فاعلهن چهار بار و رکین آخر ذال و آوردهن یاب بیت بخت تنگی بحر خفیف مجن  
 نشد متلون محذوف اگر باره آخر از هر چهار مصرعه دو کنند یعنی بر وزن بحر متدارک ششمین سالم  
 بر می آید

مثل تو که بودی رخت جانفشنا بوی تو رشک گل بوئی تو شکا  
 حسن الالتفات بهر شش قسم حاجت بشرح ندارد و از سرخی ظاهر است تر صبیح همه  
 بلیت قافیه دارد تر صبیح با چنینس همچنان ظاهر است تر صبیح با چنینس تا هم چون  
 نه مشغول شدی باین انوسن چگونه نیارستی بدین عهدان را طبع یک مصرع عربیت و  
 یک پارسی موجه آچنان ستود که یک از صفت صفت دیگر پیدا شد موجه مکرر کوتاه دستی  
 ضد و راز دستی یعنی کم آزاری و چنین کوتاه از بانی صد زبان درازی حشو هر سه قسم حاجت ببرد  
 ندارد مسجع سه قافیه سوئی قافیه اصلی آورد متجانس ذوال و اول و آخر در همه بیت دایره آورده  
 ذوال الهیات همچنان بدات آورد معرب هر قسم در اول یک رعایت اعراب کرد  
 لغز حق تعالی در کلام مجید زبوره و قیام الناس و الحجاره و در روایتی آمده که کوی از نزول این آیه  
 حاد اگر که ... آید و آید ...

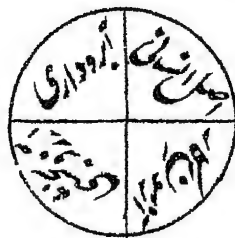
تجنیس است پس الف بالارفت و ممکن نیست که او شش ششیت بماند الابه تبدیل مات  
 باحد بکم تجنیس پس خا به حجه حای جمعی گشت و عدد میم بلغوی نود است پس اسم مبارک احمد  
 صلی الله علیه و سلم بیداشت مع حاقسم و دیگر این معا علاوه صنعت اسم معنی لطیف هم دارد که طاهر  
 است و از لفظ محبت سر بر قطع نظر از تقدیم و تاخیر که هر دو هم است سر برت دفع باید کرد که اسم مبارک  
 محمد صلی الله علیه و سلم پیدا گردد ارسال مثل مثل نزد ارسال المشکین و در مثل آورده حسن  
 الطلب ظاهر است جمله حروف منقطه نیارد منقطه حروف نهاده نیارد و از الف در ر  
 مهمله بسبب قافیه مجبور است اشتقاق رعایت شدتات کرد فوق النقطه مشهور است  
 تنسیق الصفات پسند صفت متواتر شود مربع بین صورت نوشته میشود و از انول و  
 عرض همین دو بیت خوانده میشود-

بابرو	شاه	افضل	مرسل
شاه	پاک	آشنا	یار
افضل	آشنا	دلبر	دوست
مرسل	یار	دوست	غموار

ذو الثلثه تفسیر کتاب دوسه زبان خواهد بشود و پالسی آنچه در متن مرقوم است عربی  
 کان مشی فی لطیفه عینی خانی خاکی بی بیکیا بی جا  
 هست خواری من براس خیال خوابش بچشم دیده خیانت کرد مراد بی بهره شبان برادر  
 من همسایه یعنی راز من آشکارا کردار دوسه

کان سنی لطیفه غیبی چاهتی جانی نیالی چار  
 حذف هشت حرف عربی نیارده ع ثا و حا و صا و ضا و و طا و ظا و عین و قاف و  
 قوا را محب لفظیکه مقصود قایل است یعنی که مقصود او نیست آوردن ذوالجملین

در دو در مان و سهل و دشوار بر چهار اسم و غیره می توان شد فی اللسانین لفظ سودر علی معنی  
 زشتی است سوا جواب ظاهر است حسن الایمال فرستادن دل و جان میخواند  
 تداریک از مصرع اول خیالی بجانب زشتی میرود و از مصرع ثانی خوبی بے پایان ظاهر  
 میشود تضمین مزدوج سبع هاسے دیگر علاوه بسج و قافیه اصلی آورد و تفسیر حقیقی چلی  
 الفاظ میهم آورد و شرح کرد مذموب دلیل عقلی بقول خود آورد و اوصاف و اگر لفظ بنام شکست  
 کنند سابع بعد از استن بنای قافیه تواند داشت که ناقافیه خواهد بود تر از اول اگر ای مصله  
 اولی را در سر و کسر دهند و در بیت دیگر نون زنه را رافتم دهند معنی دیگر شود و عکس بدین صورت  
 نوشته میشود و از هر جا که خوانند بیست معنوی پیدا میشود.



ترافق بر چهار مصرع باید گرمی پیوند استخدا هم لفظی مشترک المعنی آورد بعد از تفسیر که در ایام غمی  
 مقصود می افکند تعلیم و شرط و جزا هر دو بعضی عادت ممکن است دوم شرط و جزا هر  
 دو بعضی عادت نامکن است سوم شرط بعضی عادت ممکن و جزا هر دو نامکن است چهارم  
 شرط بعضی عادت نامکن و جزا هر دو ممکن است پنجم شرط بعضی عادت ممکن و جزا عادت  
 نامکن و بعضی ممکن است ششم شرط عادت نامکن و بعضی ممکن و جزا هر دو نامکن است هفتم  
 المضمهر اگر یکی از مصرعین بنوعی صمیم عیب جوشت و غافل - حرفی در دل بگیرد و بپسندد  
 این دو بیت خوانده بپسندد که آنوقت در کدام مصرع است و در کدام نیست حسب تفصیل  
 ذیل مذکور شود اول صادمه دوم نون سوم عین ممله چهارم عین مجر اول و دوم و لو  
 اول سوم جیم اول چهارم یا سه تحتانی دوم سوم میر دوم چهارم شین پنجم سوم چهارم

اول دوم سوم لام اول دوم چهارم با سه هزار اول سوم چهارم دال همله  
دوم سوم چهارم با سه موحده در هر چهار مصرعه الف رد العجز علی الصدر لفظی  
که در عجز است در صدر و چشم و عرض و مطلع بترتیب در هر چهار بیت آورده در العجز مع  
التجنیس همچنان در هر چهار بیت به تجنیس آورده رد العجز مع الاشتقاق همچنان  
بشتقاق آورده رد العجز محقق به متجانس همچنان بالنقاط قیاب التجنیس آورده معاد او آخر  
مصایح در او اهل آورده ابداع اهل شود هر چه در عالم است از اهل الله بگویند اهل وجودین  
ذات پس بدین احتجاج که در بیت است و صف سایه آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی نکرده  
و اگر باشد فقیر نشیند و همین صفت ابد است ذور و روشن اگر کتابت و نقاد را نیز گفته علی  
شود

هاتش فینا کباذل تارک عجل لا شربک لا شهید بار

صنایع جدید هم از سرخی فهمیده میشود یعنی اسمای صنایع خود بجای شرح است و بجز  
رعایت اهلان اجماع نیست الاشش صنعت که قابل شرح است از شته میشود قلب  
مستوی مع التجنیس را که را چون قلب کنند یا شود و یا رد و یا باز تجنیس است برای را  
چون قلب کنند یا رب شود و یا رب یارت تجنیس و رقم را چون قلب کنند تقریر میشود و تجنیس چون روشن  
را قلب کنند نشور میشود و نشور و سوز تجنیس را می چون قلب کنند یا شود و یا رد و یا تجنیس و مطلب بیت  
آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را می روشن رقم است از شته را می این اشعار است عقل کل و عقل  
بودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و روشن رقم آشکارا و می تلخیص بایه کلام مجید ماکدب الفو او  
مار می خلاصه اینکه عقل کل است باطلان در حق دیدار و اگر در هر چهار زیارت او کنند مفر  
وصل شود و درین بیت کشف صنعت است قلب مستوی تجنیس خط تلخیص تجنیس ناقص  
تجنیس زاید الاول و مرعات النظیر و جابجا تجنیس ابیات آمده است درین مقام نوشته  
شد ایها هم مرکب و لفظ مرکب مکرر آورده و یکجا معنی بصیرت گرفته یعنی بری میکنی و در

خدا شکلی فاعل تضمین التمجیم اگر حرف به حرف هر دو بیت یکی کنند بیتی منقوطة حاصل میشود

زینت بیش زینتش بینی      زینت چنین چنینی

تضمین التعطیل اگر حرف هر دو بیت یکی کنند بیتی منقوطة پیدا میشود

در دس داده دل مارا      هر او جو کرد دل مارا

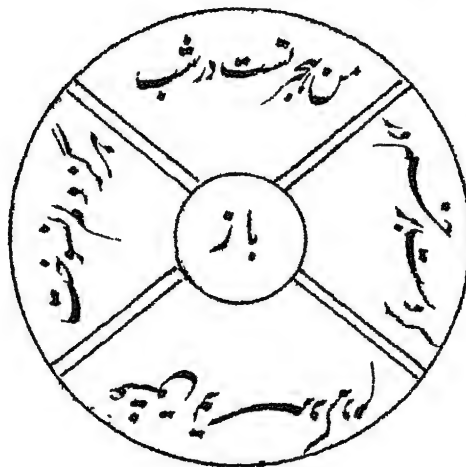
الف درای منقوطة بسبب بنا به قافیه قلب است تضمین التعطیل و التمجیم اگر الفاظ

منقوطة علییه و الفاظ منقوطة علییه جمع کنند یک بیت منقوطة دیگر منقوطة جدا جدا ابرس آید

چنانچه بعد این صنعت آن هر دو بیت در تن مرقوم است در قافیه منقوطة از الف درای منقوطة

مجبوری است تجنیس مقتدره و در بدین صورت بنویسند به پیوند تجنیس در

اول و آخر بخوانند -



تَخَفَاتُ كَلَامٍ

ابیات متغیر الارکان کہ از صفت معقدہ پیوندد یکدیگر می آید

جانفراے شور جانے دلربائے ناز نینے  
ناز نینے دلربائے شور جانے جانفراے  
جانفراے شور جانے حق نمائے پاک بینے  
مہ جبینے آشنائے ناز نینے دلربائے  
جانفراے شور جانے حق نمائے پاک بینے  
مہ جبینے ناز نینے آشنائے دلربائے  
جانفراے پاک بینے شور جانے حق نمائے

این هفت بیت از بحر رمل مثنیٰ سالم است و اگر یاسے تحتانی ناز آخر هر مصرع میگویند  
هر هفت هفت بیت بروزن رمل مثنیٰ مقصوره میشود و وزن مطبوع میگردد و اگر از  
آخر هر کربن میگویند هر هفت بیت بروزن بحر متدارک می شود و بگی سبت و یک بیت  
از کربن اول بر می آید

پہر فتنہ ہندوؤں کی بددیانتی کی پیمبری  
محمّدی (علیہ السلام) ہندوؤں کی بددیانتی

فریے شکر لے سمن تنے نکو رمی  
نکو رمی سمن تنے شکر لے سمن

<p> مزنینے بہر فتنے شکر بے ہنروری  پیمبری نکوتری مبشری سمن تے  بہر فتنے ہنروری مبشری پیمبری  مزنینے شکر بے ہنروری  پیمبری مبشری نکوتری سمن تے  نکوتری مبشری پیمبری سمن تے </p>	<p> سمن تے مبشری نکوتری پیمبری  ہنروری شکر بے بہر فتنے مزنینے  مزنینے شکر بے سمن تے نکوتری  سمن تے نکوتری مبشری پیمبری  ہنروری بہر فتنے شکر بے مزنینے  شکر بے بہر فتنے ہنروری مزنینے </p>
--	---

این ہشت بیت از بحر ہزج مقبوض است و اگر یاسے تختانی از آخر ہر  
رکن بغلیک خند بیت بروزن بحر متقاربے شود پس بھیگی شانزدہ بیت از رکن  
ثانی برے آید ۵

<p> سردار دلدار غنچوار پرکار  پرکار غنچوار دلدار ستار  سردار ہشتیار دلدار سالار  سردار دلدار ہشتیار سالار  مختار ستار پرکار غنچوار  مختار پرکار ستار غنچوار </p>	<p> مہشیار سالار ستار مختار  مختار ستار سالار ہشتیار  غنچوار ستار پرکار مختار  غنچوار پرکار ستار مختار  سالار ہشتیار دلدار سردار  سالار دلدار ہشتیار سردار </p>
--	---

این ہشت بیت از بحر متقارب انشلم است کہ از رکن ثالث برے آید و ان در آخر  
جملہ مصاریع آخر فعلان بسکون عین یا حرکت آیدہ است و فعلن نیز با سکان و تحریک  
تحرک فعلان صحیحہ است بکذا و ثلث و فعد و کما و ماما و کھمتار و ثلث و ماما



فعلن فعولن است سے افتد باذله آخر بحسب رانتم پس از جمله اوزان چیل و سر  
بیت برآید و اگر بحر رمل سالم و بحر رمل مقصور را و احد شمارند همان سی و شش  
بیت که در شرح ابیات مذکور است حاصل می شود اگر زیاده قائل کنند چند  
بیت دیگر علاوه این ابیات به پیوند ارکان بر می تواند آمد۔

### تشریح ابیات استعاره

استعاره باعتبار لفظ مستعار بر دو قسم است اصلیه و تبعیه و باخت اصلیه  
را ذکر کنیم بدانکه استعاره اصلیه آنست که لفظ مستعار اسم جنس باشد  
چون استعاره گل براس رخسار و این بر دو قسم است یکی استعاره ه  
بالتصریح که مشبه را متروک و مشبه به را مذکور سازند چنانچه لفظ گل با استعاره  
رخسار بیازند و ذکر رخسار نمکنند و دوم استعاره بالغفایت که مشبه را متروک  
کنند و مشبه را با یکی از لوازم مشبه به بیانند چنانچه دست فکر پس استعاره  
بالتصریح بر سه قسم است یکی اصلیه مطلقه چنانچه درین بیت ه

گوهر شاہوار از بادام	عاشقان در پیش کنند رخسار
----------------------	--------------------------

گوهر بادام آورده و اشک و چشم را ذکر نموده و هیچ لفظی از مراعات مستعار له و  
مستعار منه نیآورده و دوم اصلیه مجرّده چنانچه درین بیت ه

گل خنجرش بلبل ترز بلبل	مصطفی پاک قبله دیدار
------------------------	----------------------



که خسار است ذکر کرده و همچنین در بیت مابعدش تیغ آورده و ابرو مراد گرفته و عین نظر بر رعایت  
 مستعاره که ابرو است آورده و دوام دل آورده و زلف مراد گرفته و تار و مشک تبار بر رعایت مستعاره  
 که زلف است ذکر کرده سوم اصلیه هر ششم چنانچه درین بیت ۵

پسته آو جنب زهر سخته | لغز و شیرین و بهر سیب انار

پسته آورده و لب مراد گرفته و سخن بر رعایت لک لک لب است و مغز لغز و سیب و انار بر رعایت مستعاره  
 منته که پسته است آورده و شیرین بر رعایت هر دو و استعاره بالکنایت نیز بر سه قسم است  
 قسم اول تخیلیه مطلقه مقوم چنانچه درین بیت ۵

لغز از اضطراب پائے نگاه | هر دم افتد براه او نایبار

پائے نگاه آورده نگاه مستعاره است و مختصر مستعاره منته و پائے که قوام شخص بادت بر  
 نگاه ثابت کرده و از رعایت هر دو هیچ نیآورده و دوم تخیلیه مجروره مقوم چنانچه درین بیت ۵

دل گلشن چین چین شگفت | از نسیم بهار به بهار

دل گلشن آورده گلشن مستعاره است و شگفت مختصر مستعاره منته و دل که قوام شخص بادت بر  
 گلشن ثابت کرده و چین چین و نسیم بهار بر رعایت مستعاره آورده سوم تخیلیه هر ششم مقوم  
 چنانچه درین بیت ۵

آغوش دل ز بگش و بشنو | شور صیقل از لب گلزار

آغوش دل آورده دل مستعاره است و شگفت مختصر مستعاره منته و گوش که قوام شخص بادت بر  
 دل ثابت کرده و لفظ بشنو و شور و لب بر رعایت مستعاره منته آورده و قسم ثانی از استعاره  
 بالکنایت بکلمه است که مستعاره را بیازند و یک از او از مستعاره منته که قوامش باد نباشد  
 بلکه باعث کمال قوام بود با مستعاره بیازند و این نیز باعتبار اطلاق و تجرید و ترشح بر سه گونه  
 می شود یکی تخیلیه بکلمه مطلقه چنانچه درین بیت ۵

لطف مستعاره است و شخص مستعار منه دوست از لوازم مقومۀ شخص و زخنی که از لوازم بکلمه قوام است  
است برگزیده کلمات کارا و است بر لطف که مستعاره است ثابت کرده دوم تخیلیه بکلمه  
محموده چنانچه درین بیت ۵

سیر ادراک من بنزدین خیال	کند از بهر فکر او صهار
--------------------------	------------------------

ادراک مستعاره است و شخص مستعار منه و نقل که از لوازم بکلمه قوام است بر بی مستعاره که ادراک است  
ثابت کرده و ذین و خیال فکر بر عایت مستعاره آورده و اگر بر عایت سر مشحوم گویند می تواند شد  
سوم تخیلیه بکلمه سر مشحوم چنانچه درین بیت ۵

چشم عشقش بصورت معنیش	دل و جانم قرینیت از دیدار
----------------------	---------------------------

چشم عشق آورده عشق مستعاره است و شخص مستعار منه و لگا که از لوازم بکلمه قوام چشم است  
برای مستعاره که عشق است ثابت کرده صورت معنی و دل جان بر عایت مستعاره آورده  
قسمت ثالث از استعاره با لکنایت غیر مقومه است که مستعاره را ایماز و سیکه از لوازم مستعاره  
سند که بکلی در قوام و تکمیل و نداشتن باشد با مستعاره بسیارند و این هم باعتبار اطلاق و  
تجزیه و ترشح بر سگوته می شود یکی تخیلیه غیر مقومه مطلقه چنانچه درین بیت ۵

افسر حال من ز خاک در شس	تا دم مرگ با دور روز شمار
-------------------------	---------------------------

حال مستعاره است و شخص مستعار منه و افسر که از لوازم مستعاره است و دخلی در قوام خویش  
او مدارد بر اے مستعاره که حال است ثابت کرده دوم تخیلیه غیر مقومه محموده  
چنانچه درین بیت ۵

دسته نعت ابته ام شایا	لفظ و معنی کشیده در نعت
-----------------------	-------------------------

نعت مستعاره است و کلماتی که در نعت مستعار منه و لفظ و معنی بر عایت مستعاره آورده و در  
که از لوازم غیر مقومه مستعاره است بر اے مستعاره که نعت است ثابت کرده سوم تخیلیه  
غیر مقومه سر مشحوم چنانچه درین بیت ۵

ایم بنیان حمل کند بسیار	سک لغت بابت تاب مزوع
<p>نعت مستعاره است و جوهر مستعاره و سبک که از لوازم غیر منقوله مستعاره است براس  مستعاره ثابت کرده و آب ثابت فروغ و این بنیان بر عایت مستعاره آورده و اگر استعاره  بتعیه چون اقام استعاره اصلیه مذکور شد باید دانست که استعاره بتعیه آنست که لفظ مستعار  فعل یا شایسته فعل باشد چنانچه شگفتن گل را بچندیدن استعاره کنند پس این نیز باعتبار اطلاق  و تخرید و ترشح بر سه گونه میشود سیعیه مطلقه چنانچه درین بیت</p>	
در قصه ز ناز گلبرگ واد	اگر به خمش داد و بهی تشیل
<p>را بر قصیدن استعاره کرده و هم بتعیه مجروره چنانچه درین بیت</p>	
رفت و دوش بسزگریم زار	شمع در برقم او اگر خشنید
<p>افروختن را بچندیدن استعاره کرده و دو و دگر بر عایت مستعاره که از روشن است آورده و همچنین  در بیت با بعدش تا بدین محل را بچندیدن استعاره کرده و آب تاب و جلوه و نگار بر عایت  آورده و هم بتعیه مجروره چنانچه درین بیت از همین زاریک تبسم او و صبح هر روز بشکفته چیا  طلوع را شگفتن استعاره کرده و لفظ چمن زار و بهار بر عایت مستعاره که بشکفته است آورده اکنون در  یاب که استعاره اکثری اسم حبس میباشد و ماضی فعل که ترند آن را احمیه وین را بتعیه گویند و بعضی  استعاره با تصریح انشبهه بالکنایه نمیده اند و در تمام تشبیه آورده چنانچه صاحب مجمع الصنایع استعاره  نزدیک ایشان تمام کنایات است و بر بعضی استعاره بالکنایه را بجا میزنند مثلاً میگردانم و میگردانم و میگردانم  و دومی دارد که فرستاده شده و هم آویخته شده چنانچه در تشبیه است پس درین جا مجموعی آخر است یعنی  مجازی که به سببیه را سباب یا لازمه از لوازم حقیقت آویخته شده است و در بعضی موارد به سببیه و  الصلوات و السلام علی سیدنا محمد خاتم النبیین و علی آله و صحبه اجمعین الی یوم الدین فقط</p>	
<p>خاتمها که بعد از این تفسیر بیاورد که اگر بستان از شک و خویشی بپسندیده بود و آینه دیده فلذک فایند  تواند دانست که با وجود صریح بدین پایه صاف نه تکلف گفتن از غرض بتعیه بلکه بدین روش است بر که  چنین گوید تا خیرین منزل است و اگر شک ملائکه خودی گوید اما نمکد کیت زبان از کام بچنانکه در بعضی  حرفه شیرینی حیات به مرده نگرداند</p>	
که دارد در دیده پندار و دوش	نیای میگوید و غایب تر از دوش

# غلطنامه مرآة الصالح

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۸	آمد او	آمد که او	۱۵	۶	اطهار	اطهار
"	۱۱	بخط	بخط	"	۱۰	بیدل و بیدار	بیدل و بیدار
"	"	جته	جته	"	۱۱	استقصا	استقصا
۵	۲	ما	ما	۱۴	۵	درو را	درو را
"	۱۸	گمش	گمش	"	۲۱	رحم	رحم
۸	۹	بیار	بیار	"	۲۲	سر	سر
۱۰	۱	بجیرتم	بجیرتم	۱۶	۶	بود	بود
"	۳	نماند	نماند	۱۸	۱۲	کن	کن
۱۱	۳	لبیاری	لبیاری	"	"	درین همه	درین همه
"	۱۲	ادر	ادر	"	۱۳	مطلع	مطلع نوشته بوم که
۱۲	۳	سوخت	سوخت	"	"	چشم داشت	چشم داشت
"	۹	حصم	حصم	۱۹	۵	چشم داشت	چشم داشت
"	۱۴	بردار	بردار	"	۱	بچشم	بچشم
۱۳	۵	گذر	گذر	"	۴	گفتار	گفتار
"	۱۲	نجال	نجال	"	۱۳	را	را
۱۴	۲۰	جد	جد	۲۱	۱	نویسه	نویسه
"	۲۱	مقرر	مقرر	"	۲	"	"
۱۵	۱	عبد	عبد	"	۳	یا	یا
"	۳	حص	حص	"	۴	عم	عم
"	"	حالت	حالت	"	"	"	"
"	"	وفات	وفات	"	"	"	"

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۱	۱۰	لفظ	لفظ	۳۴	۵	د	استعارہ
۲۲	۱۶	ورد	در	۶	۷	×	مقومہ کہ مستعار کہ
۲۳	۱	شمر	شمرده				را بیا رند و یکے از
۲۴	۴	بر غایت	بر غایت				لوازم مستعار نہ
۲۵	۷	بجائے	بجائے				کہ تو امش با و باش
۲۶	۹	تفصیل	تفصیل				باستعار کہ بیا رند و
۲۷	۷	مردمان	مردن				اشباتش برای مستعار
۲۸	۱۱	مجنون	مجنون				کنند و این را تحمیل
۲۹	۴	محبت	محبت				نامند و چون اطلاق و
۳۰	۵	میخور	مخور				تجزیہ و شرح را داخل نہیں
۳۱	۶	و آخر	در آخر				ہم بر سہ گونہ میشود
۳۲	۹	یک بیت	یک بیت در یک بیت	۱۳	۱۳	نسیم	نسیم و بہار
۳۳	۱۵	عمد انان	عمد و انان	۱۴	۱۴	گلزار	گلی و خار
۳۴	۱۴	کتاب	کتاب	۱۸	۱۸	یکلمہ	یکلمہ
۳۵	۱۵	بیابے	بیابی	۲۰	۲۰	"	"
۳۶	۱	خیر	خبر	۲۱	۲۱	نبارم	تبارم
۳۷	۱۵	رای	ورائی	۳۵	۱	یکلمہ	یکلمہ
۳۸	۲	زمینت	زمینت	۲	۲	"	"
۳۹	۳	حروف	حروف مہملہ	۵	۵	"	"
۴۰	۴	دادہ	داد آہ	۷	۷	"	"
۴۱	۱۱	ہفت	"	۸	۸	عشقش	عشقم
۴۲	۷	میشود	میشود و	۹	۹	یکلمہ	یکلمہ
۴۳	۱۲	ہلگی	پس ہلگی	۳۶	۸	را	جنبیدن را
۴۴	۱۶	مشت	شش	۲۲	۲۲	بآخرین	بآخرین
۴۵	۱۶	پاک قبلہ	پاک قبلہ			"	"

